



تاریخ و سرگذشت مشترک ایران و افغانستان

(۳)

گویاترم ز بلبل امان زرشک عام
مهریست بردهانم و افغانم آرزوست
مولوی (دیوان شمس)

در پایان این گفتار می‌خواهم نکاتی چند بر آن بیفزایم :

۱ - چون قرن‌ها ایران و افغانستان یکی و «درهم» بوده‌اند و اسمی از کلمه افغانستان در میان نبوده است ، مورخان اروپائی در قدیم و جدید تاریخ جداگانه‌ای ، تا زمان سلطنت احمد شاه ابدالی ، برای آن ننوشته‌اند و شرح حال آنرا جزء تاریخ ایران یا همراه با آن ذکر نموده‌اند. بطور شاهد از دو کتاب فرانسوی که در سالهای ۱۹۵۱ و ۱۹۵۲ در پاریس به طبع رسیده نام می‌برم : کتاب اول بقلم پرفسور فورون زیر عنوان (ایران «پرس و افغانستان») و کتاب دوم بعنوان (تمدن ایرانی «پرس - افغانستان - ایران خارجی») یا دیباچه‌ای بقلم مستشرق معروف پرفسور هانری ماسه و مقدمه‌ای به خاتمه علامه بزرگ

جناب آقای دکتر محمود افشار معاون سابق وزارت فرهنگ، مؤسس و نویسنده مجله کرافتدرآینده، از رجال نیکنام و عالی‌مقام معاصر .

شرق شناس فرانسوی گروسه و نوشته‌های عده‌ای کثیر از دانشمندان فرانسوی ، مانند گریشمن ، گدار ، فوشه و غیره. کتاب اول مشتمل است بر ۳۳۶ صفحه که ۴۸ - صفحه آن راجع به افغانستان است. کتاب دوم دارای ۳۶۴ صفحه که ۸۵ صفحه آن به افغانستان مربوط می‌باشد . مقصود آنکه مورخان بیطرف ، تاریخ ایران و افغانستان را تا زمان احمد شاه ابدالی که مصادف است با جدا شدن و استقلال کامل افغانستان از ایران با هم وزیر عنوان کلی (ایران) ذکر میکنند. اگرهم بتازگی تاریخ جداگانه‌ای نوشته باشند از ارتباط آن با ایران غافل نمانده‌اند ، چنان‌که دائره معارف بریطانیا که لغتنامه الفبائی می‌باشد در برابر کلمه افغانستان ، شرح حالی از افغانستان نگاشته و در برابر کلمه ایران ، شرح احوالی از ایران ولی ، پیوستگی تاریخی آنها را انکار نکرده است ، هرچند دولت انگلیس در جدا نگاه داشتن ایران و افغان کوششها نموده است .

۲ - از جمله بزرگان ایران زمین ، علامه ابوریحان بیرونی ، اهل خوارزم است که اکنون این شهر در ازبکستان اتحاد جماهیر شوروی روسیه قرار دارد ، ولی سابق جزو ایران بزرگ بوده است . این دانشمند به غزنه نزد سلطان محمود غزنوی آمده همانجا در گذشته است. افغانها جداگانه در کابل و ایرانیان جداگانه در ایران ، هزاره اورا جشن گرفته‌اند. گویی هر یک اورا منحصر آ از آن خود شمرده‌اند در حالی که متعلق بهردو بلکه هر سه کشور است و حق این بود که در طهران و کابل جشن مشترك می گرفتند با حفظ حق خوارزم که اکنون به کشوری دیگر تعلق دارد .

۳ - آقای احمد علی کهزاد ، رئیس متبحر و نام‌آور سابق انجمن تاریخ افغانستان ، در جلد اول تاریخ افغانستان بطور خلاصه و نتیجه مینویسد : پیشدادیان و کیان ، از جمله جمشید ، فریدون ، کیکاویس ، کیقباد ، کیخسرو از بلخ برخاسته و چون بلخ اکنون شهری در افغانستان است پس همه افغانی بوده‌اند. این را قبول داریم که محل ظهور و نشوونمای این سلسله‌های باستانی یا داستانی در افغانستان فعلی و خراسان بزرگ قبلی بوده است ، اما در زمانی که نه نامی از افغانستان بوده و نه حتی اسمی از خراسان ، بلکه در شاهنامه ، در عصر آنان سخن از ایران است در برابر توران که همسایه شمالی ایران بوده است . باید وقایع تاریخی و افسانه‌های تاریخی را بگونه‌ای آورد که واقع و ذکر شده است . همچنین درباره اشکانیان (پارتها) در صفحه ۱۱۵ جلد دوم کتاب تاریخ افغانستان که عیناً نقل میشود مینویسد : (هر کانیا و پارتیا دو ولایتی است از ولایات شمال غربی آریانا ... و از حوزه هری رود تا سواحل بحیره خزر را که سرحد «مدیا» شروع میشد در بر میگرفت بعبارت دیگر پارتیا مرکب بود از قطعات دامغان ، شاهرود ، جوبین ، سبزوار ، نیشابور ، طوس و شهرنو و ترشیز و حوزه اترک و هری رود) با وجود این نامها که همه در خراسان امروز قرار دارد ، مورخ افغان ، پارتیا یعنی قلمرو اصلی اشکانیان را هم جزئی از افغانستان می‌خواند که آنرا

در اصل آریانا مینامد. تنها مدیا و پارس را ایران میدانند. در حالی که پایتخت پارتها بعد از آنکه جابجا شدند، دامغان یا به اصطلاح یونانیها هکاتم پلیس (شهر صد دروازه) در خراسان امروز ایران و بعد در تیسفون عراق عرب کنونی بود. علت اتخاذ چنین نظریه‌ای، بگمانم از آنست که مورخان جدید افغانستان، خراسان کنونی ایران را هم که جزئی در خراسان بزرگ سابق است جانشین آریانا میدانند و در نتیجه این سه نام (آریا، خراسان و افغانستان) را یک چیز می‌شمارند. طبق این نظریه گوئی بجای اینکه افغانستان کنونی قسمتی از خراسان بزرگ باشد، خراسان ایران جزئی از افغانستان است.

خلاصه مطلب آنکه در گذشته دور، اعم از اینکه «افغانستان» جزئی از خراسان بزرگ (یعنی تقریباً نصفه شرقی ایران کبیر) بوده، یا خراسان کوچک شده امروز قسمتی از افغانستان، چون خراسان بزرگ قسمتی از ایران بوده، یک مطلب مسلم است که در قدیم ایران و خراسان و افغانستان تقریباً (بطوری که نوشتیم) جزء و کل هم بوده‌اند، و همین از لحاظ جغرافیائی برای وحدت ارضی گذشته آنها کافیست.

نگارنده در جزئیات این مطلب وارد نمی‌شوم و بحثی نمی‌کنم اما میخواهم بگویم که این اظهارات، درست یا غلط در نتیجه یک مطلب را می‌رساند و آن این که از نگاه تاریخی تاریخ مادعهده باستان و درمهد داستان مشترک است. یعنی چون این کسان و سلسله‌های باستانی یا داستانی، هم به شما تعلق داشته‌اند هم به ما. به شما، از لحاظ اینکه در کشوری که اکنون بنام افغانستان وجود دارد و مستقل است میزیسته‌اند. بما، چون که در آن زمانها همین بلخ و دیگر شهرهای خراسان را که نام بردید جزئی از ایران بزرگ بوده‌است. هنگامی که افغانها و ایرانیها بر سر مطالبی که گذشت و می‌آید گفتگو میکنند، دنیای متمدن غرب و نویسندگان و مورخان آن در صدد رفع اختلافهای تاریخی که موجب دل‌تنگی میان ملت‌هاست برآمده‌اند. بعضی از آنها را از روی مجله (اطلاعات یونسکو) چاپ پاریس بزبان فرانسه^۱ ترجمه و نقل مینمایم.

در شماره ۶۲۱ (ماه مه ۱۹۷۳) زیر عنوان برای تدریس تاریخ به نحو «ابجکتیف»^۲ یعنی بی‌شائبه و بدون طرفداری، خلاصه چنین مینویسد: (استادان تاریخ و جغرافیا، نویسندگان و ناشران کتب درسی از لهستان و آلمان غربی در ورشو پایتخت لهستان و بعد در برونسویک آلمان به ابتکار کمیسیونهای ملی یونسکو، متعلق باین دو کشور گردهم آمد. بمنظور اینکه یک تاریخ بی‌شائبه برای کلاسهای درس در هر دو کشور بنویسند. نماینده یونسکو که خانمی اصلاً لهستانی است^۳ با هرفسور اکوت آلمانی که رئیس کمیسیون و مدیر موسسه بین‌المللی برای کتابهای درسی و غیره میباشد مصاحبه‌ای کرده که در شماره ۶۳۲ همین مجله درج شده است. خلاصه آن مصاحبه ترجمه و نقل میشود: (استفان تسوایک،

نویسنده معروف ، درباره صدمه‌ای که بواسطه مزایده درمزایده سوء تفاهمات و تمصبات بین‌المللی روی داده می‌نویسد که اگر در تمام کشورهای اروپا به جوانها مطالب و تاریخ حقیقی را بیاموزند عقل سلیم درهمه جا غلبه خواهد کرد . ملاحظه شده است که بعضی از تصورات باطل در مدارس ریشه می‌گذارد و در کتب درسی می‌باشد . همچنین آلمانها با یوکواسلاوها و چکواسلاواک ها نیز داخل درهمین مذاکره شده‌اند که کتب درسی تاریخ را اصلاح کنند . امیدوارند که کم‌کم درهمه جهان این کار بشود و روش دروغ پردازها و خود بزرگ نمودن کشورها و ملتها و دولتها که بعضی از نویسندگان دارند و جوانان را گمراه و ضد ملل دیگر می‌کنند و کینه و حسادت میان ملل ایجاد می‌نمایند به حسن تفاهم بین‌المللی تبدیل گردد .)

ایتالیا و اطریش هم مانند لهستان و آلمان غربی کمیسیونهای مشترکی تشکیل داده‌اند تا اختلافات تاریخی خود را رفع نمایند و میان خود حسن تفاهم کامل ایجاد کنند .

اساساً ، در چنین عصری نباید در تاریخها اختلاف و سوء تفاهم ایجاد و وقایع و حقایق را مسخ و اصطلاحات تاریخی را عوض کرد ، جای تأسف است که در افغانستان شاهنشاهی ایران را ، در عصر سلطان محمود غزنوی ، شاهنشاهی افغانستان مینامند یا در ایران ، وجود سلسله پادشاهان غلزائی را که بر ایران و افغانستان سلطنت می‌کردند انکار می‌کنند . از قدیم گفته‌اند :

بر کس مپسند آنچه ترا نیست پسند ! یا يك سوزن به خودت بز و يك جـوالـ دوز به غیر !

گرت هوست که معشوق نگسلد پیوند نگاه دار سر رشته تا نگه دارد ! نمی‌توان از آنچه در گذشته ، اینجا و آنجا ، روی داده و بر مورخان قدیم مجهول بوده و تازه کشف شده است چشم پوشید . وقتی کشف می‌شود که سلسله پادشاهان بزرگی بنام کوشانیان مدت چند قرن به موازات سلسله‌های اشکانی و ساسانی در آن سرزمین سلطنت و حکومت داشته‌اند نمی‌توان نادیده گرفت . پیشینه آن پادشاهان بهمان اندازه بلکه بیشتر از سابقه اشکانیان مجهول بوده است . تا آن اندازه که من میدانم فردوسی هم از کوشانیان آگاهی نداشته و از آنان در هر حال بصراحت نامی نبرده است . از اشکانیان هم اطلاع کافی نداشته و آن عصر را دوران ملوک طوائف معرفی کرده است .

اینها درست! اما... برخی از نویسندگان افغان کوشش دارند که سرگذشت و سرنوشت مشترك دولت و دو کشور مستقل کنونی را نادیده بگیرند . از جمله در شماره چهارم از سال

۲۷ مجله یغما چاپ طهران (تیر ۱۳۵۳) مقاله‌ای زیر عنوان (افغانستان و هند - روابط تاریخی این دو کشور بقلم دکتر عبدالحکیم طبیبی) دیدم که آزادانه در یک مجله ایرانی چاپ شده است و بنوشته مجله ، نویسنده آن مقاله سالها سفیر کبیر افغانستان بوده است. آن مقاله طوری تنظیم گردیده که گویی از بردن اسم ایران و وحدت و اشتراك تاریخی آن با افغانستان باکمال مهارت پرهیز شده است. شاید اگر در افغانستان مقاله‌ای برعکس آن از طرف پکنفر ایرانی برای يك جریده افغانی نوشته شود بچاپ نرسانند یا اگر در ایران طبع شده باشد در آنجا از انتشارش جلوگیری شود، در صورتی که اینگونه بحثها باید دزهر دو کشور آزاد باشد. تاریخ سیاسی غیر از سیاست روز است. مقاله آقای دکتر طبیبی بزمانی مربوط است که افغانستان به این نام و نشان وجود خارجی نداشته است و ایران آنروز «قائم مقام» آن بوده است. با وجود این نویسنده مقاله مقتضی ندانسته اند که از ایران نامی ببرند. برای نمونه دومورد از مقاله ایشان نقل میشود: (دوستی افغانستان و هند مانند همیشه هنگامی که اسکندر شرق میانه و ایران را فتح کرد... ۴۰۰ هنگامی که سعد و قاص در میدان قادسیه ، قوای امپراطوری ساسانی را درهم شکست ... افغانستان در برابر قوای عرب و اسلام مقاومت کرد). بر کسی پوشیده نیست که زمان اسکندر، دارای هخامنشی بود زمان سعد و قاص، یزدگرد ساسانی شاهنشاه تمام فلات ایران تاهند بودند و دولت و ملت افغانستان وجود خارجی نداشت تا چنان و چنین که نوشته اند شده باشد. با این منظور و بیان ایشان ، چون پاکستان نو بنیاد امروز جانشین هندوستان کهن آن زمانها شده است نویسنده مقاله میبایست بنویسد: «دوستی افغانستان و پاکستان ... الخ» بجای (دوستی افغانستان و هند). اینها تمام دلیل بر این است که در این سالهای اخیر بعضی از نویسندگان افغانستان میکوشند تا ممکن است نام ایران را از تاریخ مشترك حذف نمایند. بسبب این گرایش آنهاست که من بنوشتن کتابی گردیده‌ام که با عنوان (افغان نامه) امیدوارم تا آخر سال بچاپ برسد. خوانندگان مفصل این مطالب را در آن کتاب خواهند خواند.

اکنون فقط افسوس میخورم که در هر دو مملکت «هم نفسی» ندارم یا اوضاع و احوال جهان و زمان طور است که در بیان این گونه حقایق همه کس قدم پیش نمی گذارد و خود را تنها می بینم. بگفته سعدی شیرازی :

دردیست بردلم که گر از پیش آب چشم بردارم آمتین برود تا به دامنم
 از این لحاظ دلم فغان کرده است. کلمه (افغان نامه) که عنوان این مقاله و آن کتاب است بدو معنی میباشد: یکی تاریخ مشترك ایران و افغانستان و دیگر ناله و فغان دل من . بهمین مناسبت اشعار زیبای یکی از بهترین غزل‌های مولوی بلخی را که يك بیت از آن در بالای مقاله نگاشته شد، برای حسن ختام در پایان گفتار می آورم .

اینرا هم اضافه کنیم که چون تاریخی که می نویسم مشترک است، و گاهی نوشته می-
 شود افغانستان مستقل کنونی جزئی از ایران بزرگ سابق بوده، درحقیقت بمعنی این است
 که ایران امروزی و افغانستان کنونی دو جزء يك کل بوده اند نه یکی کل و دیگری جزء آن
 چنان که در مقالات سابق نوشته ام مرکز ثقل این شاهنشاهی نیز گاهی در مشرق و گاهی در
 مغرب، گاهی، در شمال و گاهی در جنوب و زمانی در مرکز فلات بوده است. مقام شامخ
 افغانستان قدیم (به نام خراسان) در شاهنشاهی ایران کهن و باستانی محفوظ است.
 اکنون غزل زیبای مولوی بلخی از دیوان شمس تبریزی او:

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست	ای آفتاب رخ بنما از نقاب ابر
کان چهره مشعشع تابانم آرزوست	ای باد خوش که از چمن عشق میوزی
بر من بوز که مژده جانانم آرزوست	والله که شهر بی تو مرا حبس میشود
اوارگی به کوه و بیابانم آرزوست	يك دست جام باده و يك دست زلف یار
رقصی چنین میانم میدانم آرزوست	زین همراهم مست عناصر دلم گرفت
شیر خدا و رستم دستانم آرزوست	دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر
کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست	گفتند یافت می نشود جسته ایم ما
گفت آنکه یافت می نشود آنم آرزوست	گویا ترم ز بلبس اما ز رشک عام
مهریست بردهانم و افغانم آرزوست	ای مطرب ظریف تو باقی این غزل
زینسان همی شمار که زینسانم آرزوست	

1_ information Uneaco

2_ Objectif

۳ - این بانورا نگارنده در سازمان یونسکو (پاریس) دیدار کردم. بانوی فاضلی میباشد
 و دوست که مصاحبه هائی با مردان و زنان دانشمند فراهم می آورد و شرح آنها در مجله اطلاعات
 یونسکو درج می شود.

۴ - نام ایران را در اینجا مانند يك ناحیه بیکانه در ردیف (شرق میانه) آورده اند.